

بازاندیشی در تعریف مفهوم «فرسودگی بافت» بر مبنای فرسودگی مکان

شمین گلرخ^۱

کلیدواژگان: فرسودگی، مکان، معنا، رابطه انسان مکان، هویت مکانی، نیازهای انسان، کیفیت‌های مکان.

چکیده

بدان پرداخته خواهد شد، نسبتی است که این مکان‌ها با کانسبت «خود» و هویت فرد برقرار می‌کند. از این رو با تکیه بر مفهوم «هویت مکانی» به بررسی چنین وضعیتی خواهیم پرداخت. مفهوم هویت مکانی در ادبیات روان‌شناسی پرداختن به اهمیت مکان در فرایند هویت‌یابی فرد است. مکان‌هایی که افراد در آن‌ها زندگی کرده‌اند بر ترجیحات محیطی آن‌ها و نوع مکانی که به دنبالش هستند یا ترجیح می‌دهند تأثیر می‌گذارد. برکول چهار اصل را برای شکل‌گیری هویت فرد برمی‌شمارد: نیاز به تمایز، تداوم، عزت نفس، و خودکارایی. مطالعات نشان داده است که همه این ابعاد هویت، جنبه مکانی دارند. بدین دلیل فرسودگی مکان را می‌توان در قالب وضعیتی توصیف کرد که طی آن، فرد ارزیابی‌ای منفی از نسبت میان خود و مکان دارد. یا به بیان دیگر برای فرد به واسطه وجود آن مکان، احساس تمایز، تداوم، عزت نفس، و خودکارایی حاصل نمی‌شود.

مقدمه

واژه «فرسودگی» و «بافت فرسوده» در سال‌های اخیر بخش وسیعی از دغدغه شهرسازی در ایران است. واقعیت آن است که، مدیریت شهری به‌ویژه در کلان‌شهر تهران، به یکباره با سطح وسیعی از

وقوع هر پدیده‌ای، به دلیل تغییر در ویژگی‌های بافت، با همه ابعاد زندگی ساکنان آن پیوند دارد. بنا بر این پدیده «فرسودگی بافت» از ابعاد مختلفی قابل تأمل است. منزلت یک بافت برای شهروندان، یعنی مکان زندگی آن‌ها، تنها وابسته به ویژگی‌ها و داشته‌هایی کالبدی و کارکردی نیست، بلکه وابسته به نسبتی است که فرد میان خود و ویژگی‌های مکان تعریف می‌کند و بدین دلیل آن مکان برایش معنادار می‌شود. چنان‌که گاه برای حفظ یک مکان و بهبود آن می‌کوشد و گاه آن را رها می‌کند. در این مقاله سخن از فرسودگی بافت شهری است، مفهوم بافت شهری به مثابه «مکان» در نظر گرفته می‌شود و به وضعیت فرسودگی مکان با تأکید بر ابعاد معنایی آن و از موضع روان‌شناختی نگریسته می‌شود. از این موضع، فرسودگی یک بافت وضعیتی است که در آن، معنای یک بافت برای شهروندان، از جایی مطلوب برای زندگی، به جایی نامطلوب تنزل می‌یابد و فرد تمایلی به زندگی در آن مکان ندارد. موضوع معنای مکان در ادبیات نظری تحت مفاهیم مختلفی مطرح شده است. آنچه در این مقاله

۱. دانشجوی دکتری طراحی شهری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی؛
sh.golrokh.ud@gmail.com

پرسش‌های تحقیق

۱. آیا پدیده فرسودگی بافت را می‌توان با تأکید بر مؤلفه معنای مکان توضیح داد؟

۲. تنزل شأن یک بافت برای زندگی چگونه در ارتباط با هویت شهروند و ذهنیت او قرار می‌گیرد؟

۳. مفاهیم مرتبط به مکان در طراحی شهری، چه ارتباطی با این موضوع دارد؟

بافت‌های مسکونی مواجه شد که، به‌طور مزمین درگیر مسائلی جدی بود که تبعات آن کل شهر را در همه سطوح تحت تأثیر قرار می‌داد. در چنین وضعیتی قابل درک است که، شهرسازان با راهکارهای اجرایی به رویارویی با این مسئله بروند. به گونه‌ای که، امروزه پس از چند دهه، با وجود تجربه‌های منحصر به فرد بسیار در این زمینه، همچنان با عوارض و شواهد فرسودگی درگیر هستیم و نتوانسته‌ایم پدیده فرسودگی را توضیح دهیم، آن را پیش‌بینی و برای جلوگیری از آن خود را مجهز کنیم. در حالی که بی‌شک بخش مهمی از پیشگیری این پدیده وابسته به اقداماتی است که در مواجهه با بافت‌های به اصطلاح غیرفرسوده امروز و همچنین توسعه‌های جدید صورت می‌گیرد.

واژه‌های فرسوده، فرسودگی، و فرسوده شدن، شاید بیش از هر چیز تداعی‌کننده وضعیتی است که در آن عمر مفید یک پدیده به پایان رسیده است، به گونه‌ای که یا باید منتظر ماند تا خود منهدم شود یا اینکه دست به تعویض و تعمیر آن زده شود. اما آیا چنین تعبیری درباره انسان و مکان زندگی او نیز صادق است؟ بافت شهری محیط زندگی موجوداتی اجتماعی و تاریخی است. اجتماعی به این معنا که بخش مهمی از واقعیت‌های زندگی او و معیارهای ارزیابی محیطش بر پایه عرف و ارزش‌های اجتماعی شکل می‌گیرد، که اموری قراردادی هستند؛ و موجودی تاریخی است، به این معنا که، نیازهای او در هر جایی و هر دوره‌ای ثابت و مشخص نیست. این موضوع بدان واقعیت اشاره دارد که، انسان نسبت به وضعیت و برهه زمانی واقع در آن و با توجه به ارزش‌ها و معیارهای فردی و اجتماعی‌اش، نسبت خود را با هر پدیده پیرامون، از جمله مکان زندگی، تعریف می‌کند و تغییر می‌دهد. بنا بر این، منزلت یک بافت برای شهروندان، یعنی مکان زندگی آن‌ها، تنها وابسته به ویژگی‌ها و داشته‌هایی کالبدی که در گذر زمان دچار فرسودگی می‌شوند نیست، بلکه وابسته به نسبتی است که فرد میان خود و ویژگی‌های مکان تعریف می‌کند. چنان‌که گاه برای حفظ یک مکان و بهبود آن می‌کوشد و گاه آن را رها می‌کند. حتی اگر عمر مفید آن به پایان نرسیده باشد. این نسبت، یا بهتر است بگوییم رابطه دوسویه، بر مبنای ارزیابی فرد از مکان زندگی‌اش شکل می‌گیرد و معنادار می‌شود.

وقوع هر پدیده، به علت تغییر در ویژگی‌های بافت، با همه ابعاد زندگی



ح. ابعاد اقتصادی: پایین بودن ارزش زمین و مسکن، ناتوانی مالی ساکنین در نوسازی، بی میلی سرمایه‌گذاران، درآمد پایین، و اشتغال نامتعارف و غیررسمی؛

خ. کارکرد مدیریت شهری: کمبود یا فقدان خدمات، تأسیسات و تجهیزات شهری، و فقدان عمران و بهسازی؛
د. نوع ملکیت: نامشخص بودن تفکیک‌ها، مشکلات ثبتی و حقوقی اسناد ملک‌ها، و تعدد وراثت.^۲

در این باره اشاره به این نکته ضروری است که، در برشمردن ویژگی‌های بافت فرسوده، می‌باید به بار منفی‌ای که به این ویژگی‌ها می‌دهیم توجه داشته باشیم. برای نمونه، «ارگانیک بودن» بافت نمی‌تواند یکی از ویژگی‌های اصلی یک بافت فرسوده و شناسه و معیار فرسودگی باشد، چرا که بدون شک «ارگانیک بودن» خود فی‌نفسه منفی نیست، بلکه ماهیت و سازوکار آن به گونه‌ای است که، دسته‌ای از منظورها و توقعات امروزی ما را پاسخ نمی‌دهد. مثلاً آزادی حرکت و جابه‌جایی و نفوذپذیری خودرو را فراهم نمی‌کند، چرا که اساساً قرار نبوده چنین باشد و ماهیت ارگانیک بودن با چنین توقعی همخوان نیست. بدین ترتیب «ارگانیک بودن» به معنای «فرسودگی» نیست، بلکه خود ارگانیک بودن فرسوده می‌شود و ویژگی‌های خاص آن نسبت به منظور و توقع ما از بافت امروزی برای زندگی، فرسوده می‌شود. از سوی دیگر، در این تعاریف مخدوش شدن یا از بین رفتن منزلت یک بافت در ذهن شهروندان نتیجه یک سری مسائل یا عوامل صرفاً کالبدی و کارکردی دانسته شده است. در حالی که بدون شک این رابطه‌ای یک‌سویه نیست. در خصوص بسیاری از بافت‌هایمان، مسائل و معضلات کالبدی و کارکردی نتیجه آن است که، ما در پی تغییر الگوی زندگی و توقعات و انتظاراتمان از مکان زندگی، بسیاری از بافت‌هایمان و زندگی جاری در آن‌ها را به دست فراموشی سپردیم و نتوانستیم جایگاه آن‌ها را به لحاظ منزلتی که می‌توانند در ذهن شهروندان دارا باشند، تعریف کنیم یا ارتقا دهیم. تحول معنایی این بافت‌ها

ساکنان آن پیوند دارد و بدین دلیل از ابعاد مختلفی قابل تأمل و تحقیق است. آنچه تاکنون، چه در قالب تعاریف و شاخص‌های فرسودگی بافت و چه در قالب معیارهای شناسایی بافت‌های فرسوده، ملاک عمل و برخورد ما با بافت‌های شهری بوده است، گذشته از نقدهایی که از نظر نگاه و رویکرد می‌توان بدان داشت، نه تنها عمدتاً ناظر بر ابعاد کالبدی و کارکردی بافت است، بلکه مهم‌تر از آن، در تعریف «عوامل فرسودگی» بیش از هر چیز با مسائلی روبه‌رو است که، مدیران شهری و زیرمجموعه‌های اجرایی آن در موضع اقدام و مداخله با آن‌ها دست به گریبان هستند. در حالی که این مسائل را نباید عوامل و ابعاد فرسودگی، بلکه باید عوارض آن دانست. به طور مثال در مصوبه شورای عالی معماری و شهرسازی درباره تعریف فرسودگی و شاخص‌های شناسایی بافت‌های فرسوده، ویژگی‌های زیر را برای این گونه بافت‌ها برشمرده شده است:

- الف. شکل کالبدی: ارگانیک یا نامنظم بودن بافت، ریزدانی، تراکم پایین (یک یا دو طبقه)؛
- ب. منسجم نبودن بافت، مسطح نبودن ساختمان، به‌ویژه در برابر زلزله، پایین بودن کیفیت مصالح و نامناسب بودن موقعیت جغرافیایی (اسکان غیررسمی در مکان‌های فاقد ایمنی مانند حریم گسل یا رودخانه)؛
- پ. نداشتن زیرساخت مناسب، به‌ویژه آب و برق یا ناکارآمدی شبکه‌های تأسیساتی موجود؛
- ت. ناکارایی شبکه دسترسی‌ها: ارگانیک یا نامنظم بودن، عرض کم معابر، نفوذپذیری کم خودرو؛
- ث. تعدد کاربری‌های ناسازگار با وجه مسکونی و کمبود یا فقدان کاربری خدماتی و تجاری؛
- ج. آلودگی محیطی (فاضلاب، زباله، آب‌های سطحی و...)
- چ. ابعاد اجتماعی: مهاجر یا غیر بومی بودن ساکنین، فقر، بالا بودن سکونت استیجاری، اعتیاد، ناهنجاری و بزهکاری، و ناامنی؛

۲. دبیرخانه شورای عالی معماری و شهرسازی ایران، راهنمای شناسایی و مداخله در بافت‌های فرسوده (مصوب خرداد ۱۳۸۴)، ص ۱۸-۲۱.

در ذهن شهروندان و تنزل جایگاه و شأن آن‌ها، که جای زندگی آن‌ها است، عاملی مهم در فرایند فرسوده شدن یک بافت و مژمن شدن چنین وضعیتی است. بسیاری از ما در بافت‌هایی زندگی می‌کنیم که طراوت و حیات زندگی روزمره از آن‌ها رخت برپسته است، حتی با وجود آن که عمر زیادی از کالبد آن نگذشته باشد.

بدین ترتیب در تعریف فرسودگی می‌باید همه جنبه‌های کالبدی، کارکردی و معنایی بافت، یعنی بستر زندگی ساکنانش را با هم و در ارتباط با یکدیگر ببینیم. در این مقاله درباره فرسودگی بافت شهری، آنچه از مفهوم «بافت شهری» مورد نظر است، کلیتی است فراتر از ابعاد کالبدی و کارکردی آن. کلیتی که به انسان‌ها، رویدادها، و تجربه‌های زندگی روزمره آن‌ها وابسته است و در بستر زمان جاری است. در این جایگاه مفهوم بافت شهری به مثابه «مکان» در نظر گرفته می‌شود، یعنی پدیده‌ای که محصول رابطه فعال و دوسویه میان فرد و محیط است و بدین صورت، هر مکان پدیده‌ای منحصر به فرد است. امروزه نگاه به مکان از نگاهی جبری و کالبدی که در آن، ویژگی‌هایی از مکان مانند ابعاد، رنگ، شکل، و ... تأثیر مستقیم و تعیین کننده بر رفتار افراد دارد. فاصله گرفته و به رویکردی نزدیک شده است که رابطه‌ای پویا و دوسویه میان محیط و انسان قائل است. چنین رویکردی بر معناهای اجتماعی، فرهنگی، و روان‌شناختی مکان تأکید دارد.

در این مقاله هدف اصلی یادآوری اهمیت بُعد معنایی مکان در تبیین پدیده فرسودگی است، نه به این معنی که شرایط کالبدی و کارکردی این بافت‌ها اهمیت کمتری دارند. از این موضع، فرسودگی یک بافت به مثابه فرسودگی مکان در نظر گرفته می‌شود، یعنی وضعیتی که در آن معنای یک بافت برای شهروندان، از جایی مطلوب برای زندگی، به جایی نامطلوب تنزل مقام می‌یابد و فرد تمایلی به زندگی در آن ندارد.

فرسودگی مکان

ادوارد رلف^۳ و دیوید کانتر^۴ معروف‌ترین نظریه‌پردازانی هستند که، به تبیین مؤلفه‌های سازنده مکان پرداخته‌اند. رلف و کانتر از گفتگوهای متفاوت و با تکیه بر سنت‌های علمی مختلفی به پدیده مکان نگریسته‌اند. رلف جغرافی‌دانی پدیدارشناس است و مکان را در پرتو مفهوم اصالت^۵ و درباره مکان‌های خاص بررسی کرده است. در حالی که مفهوم مکان برای کانتر روان‌شناس، واژه‌ای فنی^۶ است. اما با این وجود هر دو در جستجوی عناصر پایه‌ای^۸ یا سازه‌های مکان^۹ به مدلی نظری می‌رسند، که شباهت‌های مهمی با هم دارند. رلف در کتاب *مکان و بی‌مکانی*^{۱۰} (۱۹۷۶) خود سه مؤلفه برای مکان برمی‌شمارد: محیط فیزیکی^{۱۱}، فعالیت‌ها^{۱۲}، و معناها^{۱۳، ۱۴}. کانتر نیز در کتاب *روان‌شناسی مکان*^{۱۵} (۱۹۷۷) مؤلفه‌های مشابهی را برای مکان پیشنهاد می‌کند. مدل سه عنصری او تشکیل شده از: ویژگی‌های فیزیکی^{۱۶}، فعالیت‌ها^{۱۷}، و تصورات^{۱۸، ۱۹}.

بدین ترتیب مکان از رابطه دوسویه میان بستر کالبدی، فعالیت‌ها، رفتارهای جاری در آن، و تصورات یا معنایی که از آن مکان برای فرد ساخته می‌شود، شکل می‌گیرد.^{۲۰} با این فرض، فرسودگی بافت را می‌باید فرسودگی مکان و در ارتباط با این هر سه مؤلفه تعریف کرد. این سه مؤلفه همواره در پیوند با یکدیگر تعریف می‌شوند، قابل تفکیک نیستند (مرز میان این مفاهیم کاملاً فرضی است) و هرگونه تغییر در یکی، بر دیگری نیز تأثیر می‌گذارد. پس مفهوم «فرسودگی نسبی»، به معنای فرسودگی، یکی از این مؤلفه‌ها و «فرسودگی مطلق» به معنای فرسودگی همه آن‌ها. چنان‌که در تعاریف مصوب شورای عالی معماری و شهرسازی درباره فرسودگی آمده است در واقعیت وجود ندارد.

اما اینکه چه معیاری برای فرسودگی یک مکان، که کلیتی حاصل از رابطه دوسویه میان این سه مؤلفه است، می‌توان متصور شد، به راحتی در قالب معیارهایی کمی، به گونه‌ای که

3. Edward Relph
4. David Canter
5. Authenticity
6. Technical term
7. Per Gustafson, "Meaning of Place: Everyday Experience and Theoretical Conceptualizations", p. 6.
8. Basic elements
9. Constituents of Place
10. Place and Placelessness
11. Physical Setting
12. Activities
13. Meanings

۱۴. نک:

- Edward Relph, *Place and Placelessness*.
15. The Psychology of Place
 16. Physical Attributes
 17. Actions
 18. Conceptions

۱۹. نک:

David Canter, *The Psychology of Place*.

۲۰. در اینجا باید به این نکته اشاره شود که، منظور از «مؤلفه»‌های یک پدیده، ابعاد یا جنبه‌های مختلف آن نیست، بلکه واژه مؤلفه (constituent) ناظر بر عناصر سازنده یک پدیده است، که وجود آن‌ها شرط وجود آن پدیده است. به گونه‌ای که آن پدیده را بدون هر یک از این مؤلفه‌ها نمی‌توان متصور شد یا به بررسی آن پرداخت.



بافت‌های مسئله‌دار دیگر، نه وضعیت نامناسب ساختمان‌ها دلیل اصلی مسئله‌دار شدن یک بافت است و نكمبود فضای سبز و بازی. او دلیل اصلی را كوچ ساكنانی می‌داند كه توان مالی کافی برای تعویض جای زندگی دارند و دیگران نیز به دنبال آنان كشیده خواهند شد.^{۲۳}

واژه‌های ركود و متروك شدن صرفاً به معنای خالی از سكنه شدن این مكان‌ها نیست، چه بسا بسیاری از این بافت‌ها تراكم جمعیتی زیادتری داشته باشند. در واقع به بیانی دیگر، تعبیر ركود یا متروك شدن، بیش از هر چیز بر ركود شأن و جایگاه این گونه مكان‌ها در ذهن شهروندان بستگی دارد به گونه‌ای كه فرد با آن‌جا این‌همانی ندارد و تمایلی به تعلق به این مكان‌ها نشان نمی‌دهد، هرچند به اقتضای شرایط (به‌ویژه شرایط اقتصادی) ساكن در آن بافت باشد. بدین لحاظ فرسودگی، گذشته از ابعاد كالبدی و كارکردی، بعدی معنایی نیز دارد.

منظور از «معنا» به‌طور عام، روابطی است كه در ذهن فرد، یک پدیده را به پدیده‌هایی دیگر مرتبط می‌كند، یا برای او تداعیگر مفاهیم با پدیده‌هایی دیگر است، كه چه بسا هم‌سنخ نباشند. به‌طور مثال مفهوم «خانه» می‌تواند برای فرد تداعیگر خانواده، دوستان، مكان‌های خاص، رویدادهای خاص، و... باشد. این روابط الزاماً روابط مثبتی نیست. به این معنی كه همواره با احساسی مثبت نسبت به این تداعی‌ها همراه نیست، بلكه بسیاری مواقع بر پدیده‌ها یا مفاهیمی دلالت دارد كه برای فرد خوشایند نیستند. برای مثال زندگی در یک محلهٔ مشخص از شهر ممكن است برای فرد معنایی چون ناامنی، آلودگی محیطی، و... را تداعی كند و فرد تمایلی به زندگی در آن محل نداشته باشد، یا با احساس سكونت موقتی در آن زندگی كند و تمایلی به تعلق به آن مكان نداشته باشد، به تعبیری تمایلی به این ندارد كه هویت او وابسته به چنین مكانی باشد.

در این مقاله تلاش می‌شود تا به وضعیت فرسودگی مكان، با تأکید بر ابعاد معنایی آن و از موضع روان‌شناختی،

بتوان گفت كدام بافت و «چقدر» فرسوده است، قابل تعمیم به همهٔ مكان‌ها نیست. فرسودگی بافت بیش از هر چیز ناظر بر امری کیفی است؛ آنچه كه وضعیت یا «چگونگی» یک پدیده را توصیف می‌كند. از این رو محصول «ارزیابی» توسط مخاطب است. به این معنی كه برخلاف كمیت و مقدار، کیفیت معرف ویژگی‌های یک پدیده نسبت به دیگر پدیده‌ها است، كه طی قضاوت و استنباط حاصل می‌شود. به‌طور مثال یک پدیده را خوب یا بد، زشت یا زیبا و... می‌دانیم.

کیفیت امری مورد توقع و مكانی است. یعنی فرد بسته به توقعاتی، كه به لحاظ ویژگی‌های كالبدی و رفتارهای جاری در آن و معناهایی كه می‌تواند با زندگی فرد برقرار كند، از آن هست، هر مكان را ارزیابی می‌كند. چنان كه اگر این توقعات برآورده نشود آن مكان واجد کیفیت‌های مورد توقع نخواهد بود. این ارزیابی فرایندی ذهنی و ناخودآگاه است یا به بیان دیگر می‌توان گفت از آنجا كه امری آمیخته با تجربیات زندگی روزمرهٔ فرد است، برای او بدیهی و آمیخته با ارزش‌ها، روحیات، باورها، و... می‌اوست. بدین ترتیب می‌توان گفت كه فرسودگی مكان، به معنای تنزل شأن آن در ذهن شهروندان، محصول ارزیابی آنان از کیفیت آن مكان است. یعنی ارزیابی ویژگی‌های كالبدی و فعالیتی آن، بر مبنای تصورات و معناهایی كه در ذهن خود از مكان مطلوب زندگی ساخته است.

چین جيكوبز بی‌میلی افراد برای سكونت در یک بافت را از ویژگی‌ها و عوامل اصلی فرسودگی بافت می‌داند. او در این باره واژه‌های «ركود» و «متروك شدن» را رمزگان هشدار دهندهٔ پدیدهٔ تبدیل شدن یک بافت عادی به بافتی «مسئله‌دار» می‌داند. بدان معنا كه هیچ جویندهٔ خانه‌ای، كه بتواند جای سكونتش را «انتخاب» كند، رغبتی برای زندگی در این بافت‌ها از خود نشان نمی‌دهد. در چنین شرایطی همهٔ عناصر پویای بافت، در صورتی كه هنوز باقی مانده باشند، رفته‌رفته از آن نقل مكان می‌كنند.^{۲۱} به باور جيكوبز نه هم‌جواری با اقلیت‌ها یا

۲۱. جهان‌شاه پاكزاد، سیراندیشه‌ها در شهرسازی، ج ۲، ص ۱۴۶.
۲۲. همان، ص ۱۴۷.

مشخص، ارزیابی‌ای منفی است. از این رو با تکیه بر مفهوم «هویت مکانی» به بررسی چنین وضعیتی خواهیم پرداخت.

هویت

هویت خود مفهومی پیچیده است، به‌ویژه در حوزه‌های میان‌رشته‌ای مانند علوم طراحی. در هر رشته‌ای تعریفی انحصاری از هویت دارد و آن را بسته به سنت‌های خودش به شیوه‌های مختلفی به کار می‌برد. در این مقاله منظور از هویت، تعبیر روان‌شناختی از آن است. در تعریف ماسن، هویت یک حس تعریف می‌شود. افرادی با احساس هویت فردی قوی خود را افرادی مجزا و متمایز از دیگران می‌دانند. کلمه «فرد» نشانگر نیازی است همگانی به درک خود، درک کسی که به رغم داشتن چیزهای مشترک با دیگران از آنها جدا است.^{۳۳}

هویت را می‌توان شخصیت یا کاراکتر متمایز کننده فرد از دیگران دانست. منظور از هویت، نقش‌ها و تصویرهایی است که فرد در مقایسه با دیگران از خود می‌سازد و بر اساس آن عمل می‌کند. یا به گفته آلتمن، احساس فرد از این که در جهان کیست را شکل می‌دهد. احساس «خود» پدیده‌ای طبیعی نیست، بلکه اکتسابی است و در رابطه میان «خود» و «دیگری» شکل می‌گیرد. از طریق هویت است که فرد میان خود و دیگران^{۳۳} تمایز قائل می‌شود و به تعبیری خود را از دیگران متمایز می‌کند^{۳۴} (هویت فردی^{۳۵}) و در عین حال به دلیل همین تمایز، با فرد یا افراد دیگر رابطه برقرار می‌کند و از طریق عضویت در گروه، خود را به آن‌ها مرتبط می‌کند (هویت اجتماعی^{۳۶}). هویت پدیده‌ای اکتسابی و پویا است و طی تجربه‌های فرد شکل می‌گیرد و تغییر می‌کند. همچنین هویت پدیده‌ای نسبی^{۳۷} و ارتباطی^{۳۸} است. نسبی به این معنا که، فرد در مقایسه با دیگران یا وضعیت و شرایطی، که در آن قرار دارد، «خود» را شکل می‌دهد؛ و ارتباطی است به این معنا که ماهیتاً با دیگر هویت‌ها مرتبط است.^{۳۹} هویت مجموعه‌ای از

نگریسته شود. موضوع معنای مکان در ادبیات نظری تحت مفاهیم مختلفی مطرح شده است و مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان «حس مکان»^{۳۳}، «هویت مکانی»^{۳۴}، «دلبستگی به مکان»^{۳۵} و «وابستگی به مکان»^{۳۶} برشمرد. در ادبیات نظری این موضوع، مرز مشخصی میان این مفاهیم قابل تعریف نیست و بسیار هم‌پوشانی دارند. استدمن^{۳۷} «حس مکان» را معنایی که فرد یا گروه به مکانی مشخص اطلاق می‌کنند می‌داند.^{۳۸} «حس مکان» عمدتاً در ادبیات پدیدارشناختی مکان مفهومی محوری است و نظریه‌پردازانی چون رلف و توآن^{۳۹} بدان پرداخته‌اند. توجه به مفهوم «هویت مکانی» توجه به ابعاد فردی هویت (خود^{۴۰}) است که در ارتباط با محیط کالبدی شکل می‌گیرد. هویت فردی معرف عقاید، ترجیحات، ارزش‌ها، تمایلات رفتاری، و... فرد است. مفهوم «دلبستگی به مکان» شامل روابط عاطفی شکل گرفته میان فرد و مکان است و عمدتاً ناظر بر احساسات و قیدوبندهای عاطفی مثبتی است، که میان فرد و مکان شکل می‌گیرد و فراتر از ترجیحات و ارزش‌ها و قضاوت فرد است. برای مثال فرد ممکن است مکانی را جای ایده‌آل برای زندگی نداند، اما به دلیل خاطرات و پیوندهای عاطفی که با آن مکان دارد، بدان دلبستگی داشته باشد. مفهوم «وابستگی مکانی» به ادراک فرد از توانایی خود در تعامل با مکانی مشخص مربوط می‌شود. مفهوم مذکور بیان این موضوع است که، چگونه و چقدر یک محیط فیزیکی وقوع جمعی از اعمال مورد توقع فرد از یک مکان را فراهم می‌کند (ارزیابی فرد از یک مکان نسبت به مکان‌های دیگر بر اساس اعمالی که توقع دارد در آن‌جا انجام دهد).^{۳۱}

آنچه در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، نسبتی است که این مکان‌ها با کانسپت «خود» و هویت فرد برقرار می‌کند. به این معنی که، فرسودگی مکان وابسته به وضعیت آن و تغییراتی است که در ویژگی‌ها و رابطه آن با ذهنیت افراد اتفاق افتاده است. به گونه‌ای که، ارزیابی فرد از نسبت میان خود و یک مکان

23. Sense of Place
24. Place Identity
25. Place Attachment
26. Place Dependence
27. Stedman, Richard
28. Bradley Jorgensen and Richard Stedman, "Sense of Place as an Attitude: Lakeshore owners Attitudes toward their Properties", p. 134- 233; Lynne Manzo, "Beyond House and Haven: toward a Revisioning of Emotional Relationships with Places", p. 47.
29. Y.-F Tuan
30. Self
31. Ibid
۳۲. نک: پاول هنری ماسن و دیگران، رشد شخصیت کودک.
33. Self & Others
34. Distinction
35. Individual Identity
36. Social Identity
37. Relative
38. Relational

۳۹. نک:

P. J. Burke. "The Self: Measurement Requirements from an Interactionist Perspective".



مطرح کرده است. او جنبه‌هایی از هویت فرد را، که به مکان مربوط می‌شود، هویت مکانی می‌نامد. در تعریف پروشانسکی هویت مکانی زیرمجموعه هویت فرد است و هم‌تراز دیگر ابعاد هویت مانند جنسیت، طبقه اجتماعی، و... قرار می‌گیرد.^{۴۵} اما کلاره تویگر و دیوید اوزل (۱۹۹۶) نشان داده‌اند که، محیط کالبدی جزئی از هویت نیست، بلکه مؤثر بر همه ابعاد هویت فرد است. همه ابعاد مختلف هویت تظاهراتی مکانی^{۴۶} دارند. آن‌ها در تبیین این موضوع، رابطه میان چهار اصل هویت در مدل فرایند هویت^{۴۷} برکول^{۴۸} (۱۹۸۳ و ۱۹۸۶) و مکان را بررسی کردند. این چهار اصل شامل تمایز^{۴۹} (نیاز فرد به حفظ تمایز شخصی و منحصر به فرد بودن)، تداوم^{۵۰} (تداوم گذشته در حال و آینده)، عزت نفس^{۵۱} (ارزیابی مثبت فرد از خود بر مبنای ارزش‌های اجتماعی) و خودکارایی^{۵۲} (باور فرد به توانایی‌های رفتاری خود) می‌شود. آن‌ها نشان دادند که همه این ابعاد هویت جنبه مکانی دارند.

برکول در نظریه فرایند هویت، فرایند شکل‌گیری هویت فرد را بسیار وابسته به متن فرهنگی می‌داند از این رو، در این منظر، اصول چنین فرایندی نیز بسته به زمان و مکان، از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زمانی به زمان دیگر تفاوت دارد. این چهار اصل را برکول در مطالعاتش درباره جوامع صنعتی غربی به دست آورده است، اما کورپلا^{۵۳} (۱۹۸۹) می‌گوید که، در بیشتر ادبیات نظری هویت و مکان، اصول مورد توجه برای فرایند هویت بر نظریه برکول منطبق است. به بیان دیگر این چهار اصل را می‌توان موازینی کلی و عام برای شکل‌گیری هویت در نظر گرفت.^{۵۴}

در ادامه با مرور این موازین و ارتباط آن‌ها با برخی مفاهیم کلیدی طراحی شهری، می‌کوشیم تا تصویری متفاوت از وضعیت فرسودگی مکان را به تصویر بکشیم. لازم به توضیح است که، مفهوم هویت مکانی ضمن آنکه بر رابطه دوسویه میان فرد و مکان تکیه دارد، ابعاد هویت را با محوریت فرد (انسان)

همه داشته‌های فرد است، توانایی‌ها، باورها، عقاید، ترجیحات، و... که، طی تجربیات و به صورت اکتسابی به دست آورده است. و اما این سؤال که مکان (محیط کالبدی) چه ارتباطی با شکل‌گیری این خود و ویژگی‌های آن دارد، در مبانی نظری روان‌شناسی عمدتاً با مبحث «هویت مکانی» مطرح می‌شود.

هویت مکانی

در ادبیات نظری، روان‌شناسان محیطی «مکان» را از دو طریق در ارتباط با مفهوم «هویت» مطرح می‌کنند: از طریق مفهوم «این‌همانی با مکان»^{۴۰} و مفهوم «هویت مکانی»^{۴۱، ۴۲} به «این‌همانی با مکان» عمدتاً در مبحث هویت اجتماعی^{۴۳} توجه می‌شود؛ هویت اجتماعی به معنای هویتی است که از عضویت در گروهی اجتماعی ناشی می‌شود. «این‌همانی با مکان» به معنای هویت ناشی از عضویت در گروهی با مشخصه مکانی (محل مشخص) است. به طور مثال فرد خود را متعلق به تهرانی‌ها، شمیرانی‌ها، و... می‌داند. اما مفهوم «هویت مکانی» بر این امر دلالت دارد که خود مکان، گذشته از گروه اجتماعی، در فرایند شکل‌گیری هویت فرد نقش دارد، یا به تعبیری هویت فرد جنبه مکانی دارد.

در مفهوم هویت مکانی این پرسش نهفته که، مکان در فرایند هویت‌یابی فرد چه اهمیتی دارد؟ هنگامی که فرد نسبت به محیطش جهت‌گیری می‌کند، مکان چه نقشی دارد؟ مکان‌هایی که افراد در آن‌ها زندگی کرده‌اند بر ترجیحات محیطی آن‌ها و نوع مکانی که به دنبالش هستند یا ترجیح می‌دهند چه تأثیری می‌گذارد. البته برعکس آن نیز صادق است؛ مکان‌ها نیز از هویت افراد تأثیر می‌پذیرند. مردم محیط زندگی‌شان را با تزیینات و چیدان وسایل خود شخصی می‌کنند. از این رو چهره خانه‌ها و باغچه‌هایشان تا اندازه زیادی بیانگر شخصیت آن‌ها است.

مفهوم هویت مکانی را پروشانسکی^{۴۴} (۱۹۸۳ و ۱۹۸۷)

40. Place Identification

41. Place Identity

42. Clare L. Twigger-Ross and David L. Uzzell. "Place and Identity Process", p. 205.

43. Social Identity

44. Proshansky

45. Ashild Lappegard Haugh, "Identity and Place: A Critical Comparison of three Identity Theories", p. 46;

Clare L. Twigger-Ross and David L. Uzzell, *ibid*, p. 206.

46. Place_related

47. Identity Process

48. G. Breakwell

49. Distinctiveness

50. Continuity

51. Self_esteem

52. Self_ efficacy

53. K.M. Korpela

54. Ashild Lappegard Haugh, *ibid*.

ذهنی پرننگ احساس تعلق فرد به نقطه‌ای مشخص از شهر، متمایز از دیگر نقاط آن، را مختل می‌کند.

نیاز فرد به تمایز را می‌توان درباره مکان، با مفهوم «حس قلمرو» یا قلمروپایی مرتبط دانست. به این معنی که فرد یا گروه تمایل دارد تا مرزی کالبدی میان خود و دیگران قائل شود. آبروین آلتمن قلمرو را یکی از سازوکارهای نظارت بر مرز میان خود و دیگران می‌داند، از نظر او، این قلمروسازی شخصی‌سازی یا نشانه‌گذاری مکان یا شیء است و پس از آن اعلام می‌شود: آن مکان یا شیء از آن فلان فرد یا گروه است.^{۵۶} امکان شخصی‌سازی و رنگ تعلق زدن به مکان به حس تمایز فرد کمک می‌کند.

نمود تمایز در بعد مکانی هویت، در سبک زندگی^{۵۷} فرد نیز قابل توجه است. تمایز می‌تواند با داشتن گونه خاصی از شیوه زندگی و رابطه با محیط زندگی شکل بگیرد، که با دیگر شیوه‌های زندگی متفاوت باشد.^{۵۸} به طور مثال تفاوت میان زندگی در شهر (شهرنشینی) و حومه (حومه‌نشینی)، تفاوت میان زندگی در کلان‌شهر یا شهرهای کوچک، میان زندگی در خانه ویلایی و آپارتمان، زندگی در بافت تاریخی یا امروزی، و... بدین ترتیب فواید و ویژگی‌هایی که این الگوی زندگی برای فرد دارد و معنایی که با این ویژگی‌ها برایش تداعی می‌شود، بخشی از هویت او می‌گردد.

۲. حس تداوم به واسطه مکان

برکول تمایل فرد به حفظ تداوم را دومین انگیزه و اصل در هویت‌یابی او می‌داند. این نیاز در رابطه میان گذشته، حال، و آینده مطرح می‌شود. یا به تعبیری وابسته به گذر زمان است. مطالعات تویگر و اوزل (۱۹۹۶) نشان داد که گاهی محیط مرجع‌هایی مکانی، به صورت مکان‌های خاص، در اختیار فرد قرار می‌دهد که، تداوم گذشته او را در حال میسر می‌کند. به طور مثال مکانی (ساختمان، فضای همگانی، و...)، که برای فرد

تبیین می‌کند. از سوی دیگر، حوزه عمل و اختیار طراحی شهری در چهارچوب ویژگی‌های مکان تعریف می‌شود. بدین دلیل آنچه این مقاله بدان نظر خواهد داشت، آن دسته از ویژگی‌های مکان است که، می‌تواند بر ابعاد هویت فرد تأثیر بگذارد و در نهایت ارتباط هویت فرد با کیفیت‌های مورد توقع از مکان زندگی مطلوب، یعنی تأثیر کیفیت‌های یک مکان بر شکل‌گیری هویت فرد و تعریف نسبت او با محیط و ارزیابی فرد مبنی بر مثبت یا منفی بودن، بررسی می‌شود. از این رو ارتباط میان این مفاهیم را در قالب سه عنصر اصلی رابطه فرد- مکان می‌توان مرور کرد یعنی: فرد (ابعاد هویت فرد- نیازهای انسان)، مکان (کیفیت‌های مکان مطلوب)، و رابطه فرد- مکان (فرایند ادراک).

ابعاد هویت مکانی

۱. حس تمایز به واسطه مکان

نخستین اصل هویت، تمایل فرد به حفظ تمایز شخصی و منحصر به فرد بودن است. تعلق به یک محدوده از شهر و توانایی فرد در تمایز قائل شدن میان خود و ساکنان دیگر مناطق شهر به او کمک می‌کند که، مرزهایی جغرافیایی را در ذهنیتش از خود شکل دهد و ویژگی‌هایی مشترک میان ساکنان آن محدوده که آن‌ها را از ساکنان دیگر مناطق متفاوت می‌کند را بخشی از خود بداند. به گونه‌ای که برای معرفی خود به دیگران از مرجع مکانی استفاده می‌کند. مطالعات تویگر و اوزل نشان داد که، این احساس تمایز ناشی از زندگی در مکانی، متفاوت با دیگر مکان‌ها، تأثیری مثبت بر شکل‌گیری هویت فردی شهروند دارد.^{۵۵} و برعکس گاه فرد از این تعلق فرار می‌کند (آن را نمی‌خواهد). به طور مثال زندگی در بافتی حاشیه‌ای، با ویژگی‌هایی متفاوت با دیگر مناطق شهر (تفاوت‌های بارز از دید او)، مطابق میل او نیست. این در حالی است که سطح وسیعی از بافت‌های شهری ایران را بافت‌های یکنواخت و مشابه پوشانده است. نبود تمایز فرم، نبود مرز جغرافیایی، و داشتن

55. Clare L. Twigger_ Ross and David L. Uzzell, *ibid*, p. 207.

۵۶. جهان‌شاه پاکزاد، *سیر اندیشه‌ها در شهرسازی*، ج ۳، ص ۱۳۲.

57. Lifestyle

58. *Ibid*.



متعلق به آن زمان، عمیق‌ترین احساسات را ایجاد می‌کند، چراکه تداعی معناها طی تجربه واقعی و ملموس صورت می‌گیرد.^{۶۱} از سوی دیگر، در احساسات زندگی روزمره فرد، آن بخشی از گذشته بیشتر برایش اهمیت دارد که، به زندگی شخصی او و بستگان و دوستانش مربوط می‌شود. به بیان دیگر، از گذشته او عناصر یادمانی مانند ساختمان‌های خاص قدیمی اهمیتی ندارند، و عناصری که، با خاطرات و تجربه‌هایی فردی او مانند تولد، مرگ، ازدواج، و ... معنا یافته‌اند، مهم هستند.^{۶۲} محیطی انسان محور امکان رخ دادن رویدادهای معنادار در زندگی شهروندان را مستمر و سریع‌تر می‌کند و در این محیط، برای افراد این فرصت فراهم می‌شود که، فرایند رشد و تغییرات خود را در مکان به لحاظ ذهنی نشانه‌گذاری کنند و برای رویدادهای زندگی خود مرجع‌هایی مکانی قائل شوند.

حس زمان نه تنها به خاطر حفظ عناصر متعلق به گذشته (عناصر کالبدی، فعالیت، اجتماعی، و...)، بلکه درباره فعالیت‌های روزمره فرد و ادراک او از گذر زمان و تغییرات محیط نیز مطرح می‌شود. به طور مثال حفظ، تقویت، و تداوم فعالیت‌ها یا رویدادهایی، که در بازه‌ها یا مقاطع زمانی مشخصی تکرار می‌شوند - مانند بازارهای هفتگی، آیین‌ها و مراسم جمعی، فستیوال‌ها، و ... - مرجع‌هایی ذهنی برای فرد فراهم می‌کند که، با تغییرات محیط طی گذر روزها، فصل‌ها، و سال‌ها و ... همراه شود.

۳. حس عزت نفس حاصل از مکان

عزت نفس به داشتن ارزیابی مثبت از خود وابسته است که طی مقایسه خود با ارزش‌های اجتماعی حاصل می‌شود. زندگی در مکانی که، به لحاظ ارزش‌های جامعه، مطلوب ارزیابی می‌شود، به فرد احساس عزت نفس می‌دهد. به طور مثال در جامعه‌ای ممکن است زندگی در محله‌ای در بافت تاریخی یا محله‌ای اعیان‌نشین و ... باعث احساس غرور و حرمت برای او شود. تویگر و اوول (۱۹۹۶) تأکید می‌کند که، احساس عزت نفس

تداعی‌گر رویدادها، تجربه‌ها، یا حتی ویژگی‌هایی درباره خودش در گذشته است، اتصال حال به گذشته او را برقرار می‌کند. به گونه‌ای که گاه فرد محیط زندگی خود را به خاطر عناصری که به گذشته او متصل است ترک نمی‌کند. اما گاه در پی مکانی جدید برای هویتی جدید، آگاهانه این مکان را تغییر می‌دهد و عناصر متعلق به گذشته‌اش را ترک می‌کند. وجود مکان‌هایی، که امکان شکل‌گیری تجربه‌های خاصی را در زندگی فرد تقویت کند، اهمیت زیادی دارد. این ویژگی تا اندازه زیادی مستلزم آن است که فرد برای مدتی طولانی یا دوره‌ای از زندگی خود در آن مکان ساکن باشد تا فرصت شکل‌گیری تجربه‌های متنوع و متمایز برای او در آن مکان و در طول زندگی فراهم آید. این در حالی است که، سکونت در بسیاری از بافت‌های شهری ایران عمدتاً به صورت استیجاری و با هدف سکونت موقت است، به این امید که، به محض بهبود شرایط اقتصادی فرد به جای دیگری نقل مکان کند. در این صورت انسان‌ها و تجربه‌های آن‌ها و مکان‌های وابسته به این تجربه‌های خاص فرصت ریشه دوانیدن را نمی‌یابند و وجوه اشتراک این تجربه‌ها، به طور مختص به آن مکان، شکل نمی‌گیرد.

تداوم گذشته در حال و آینده می‌تواند از طریق تداوم برخی ویژگی‌های عام مکان، که قابل دستیابی در مکانی دیگر نیز باشد، برقرار گردد. به طور مثال فردی ممکن است تداوم هویت خود را، در جایگاه فردی خاص، وابسته به زندگی در مکانی سرسبز، سرزنده، آرام، و ... بداند به گونه‌ای که، در صورت تضعیف یا از بین رفتن این ویژگی مکان، در پی تغییر مکان زندگی خود باشد.

درباره مفهوم تداوم، می‌توان به مفهوم «حس زمان» اشاره کرد که، در طراحی شهری، یکی از کیفیت‌های محیط مطلوب به‌شمار می‌آید. کوین لینچ این ویژگی را تحت بحث «حضور گذشته»^{۶۳} مطرح می‌کند. او خاطر نشان می‌کند که، در مقایسه با تصاویر و عکس‌های مربوط به گذشته، حفظ مکان‌های واقعی

59. The Presence of the Past

ع. نک:

Lynch, Kevin, *What time Is this Place?*.

61. Kevin Lynch, *The Presence of the Past*, p. 297.

62. Ibid, p. 300.

پایان برساند. در ارتباط با مکان، احساس خودکارایی تنها زمانی حاصل می‌شود که محیط شرایط و امکانات مورد نیاز برای تحقق اهداف زندگی روزمره فرد را تأمین کند یا دست‌کم مانع از آن نشود. کانسپتی که تویگر و اوزل در این باره بدان اشاره می‌کنند، کانسپت مدیریت‌پذیری محیط^{۶۳} است. یعنی ساکنان بتوانند اطلاعات مربوط به محیط کالبدی و اجتماعی خود را به گونه‌ای دریافت کنند که، توانایی این قضاوت را داشته باشد که، آیا مکان مورد نظر قابلیت پوشش اهداف زندگی آن‌ها را دارد یا خیر! و این باور را نیز داشته باشد که می‌تواند فعالیت‌های خود-انتخابی را در آن محیط به انجام برساند. محیط مدیریت‌ناپذیر تهدیدی برای خود-کارایی فرد است.

نیاز به خود-کارایی می‌تواند در ارتباط با مفهوم «استطاعت محیط»^{۶۴} قرار بگیرد، این موضوع توسط جیمز جی گیبسون^{۶۵} مطرح شد و بیانگر آن است که، داشته‌ها یا قابلیت‌های یک مکان (به لحاظ کالبدی، فعالیتی، و معنایی) چگونه آن را برای رفتارهای مختلف قابل استفاده می‌کند. برای این مفهوم، لوئی کان واژه امکانات^{۶۶} و لانسوت براون^{۶۷} واژه صلاحیت‌ها^{۶۸} را استفاده کرده‌اند.^{۷۰} این ویژگی مکان وابسته به آن است که فرد تا چه اندازه امکان‌پذیرش‌های رفتاری در مکان را دارد. گزینش‌پذیری مکان همچنین با کیفیت‌هایی چون انعطاف‌پذیری^{۷۱} و دسترس‌پذیری^{۷۲} ارتباط پیدا می‌کند. بافت‌های فرسوده نه تنها اهداف و نیازهای روزمره ساکنان را به طور کامل پاسخ نمی‌دهد، بلکه همواره عوامل ناسازگار با اهداف روزمره ساکنان امنیت و آرامش آن‌ها را مختل می‌کند.

هویت مکانی و نیازهای انسان

ابعاد فرایند شکل‌گیری هویت را به تعبیری می‌توان آن دسته از «نیازها»ی انسانی دانست که، با محوریت شکل‌گیری «خود» در انسان وجود دارد. بر این اساس می‌توان جایگاه ابعاد چهارگانه فرایند هویت طبق نظریه برکول را با مدل‌های دیگر

با ارزیابی مکان تفاوت دارد. اینکه فرد بگوید «تهران را دوست دارد» (ارزیابی مکان) با اینکه بگوید «زندگی در تهران باعث می‌شود که احساس حرمت داشته باشم» (ارزیابی از خود-عزت نفس) تفاوت دارد. ممکن است ارزیابی فرد از مکانی مثبت باشد، اما احساس غرور و حرمت به خاطر تعلق بدان نداشته باشد. عزت نفس به دو شکل قابل توجه است؛ نخست عزت نفس حاصل از احترامی که، فرد برای خودش به خاطر داشته‌ها و دستاوردهای زندگی‌اش قائل است؛ و دوم عزت نفسی که، از احترام دیگران به خود کسب می‌کند، یعنی احترام دیگران به داشته‌ها و دستاوردهای زندگی فرد. از این رو عزت نفس حاصل از مکان بسیار وابسته به ارزش‌ها و معیارهای اجتماعی درباره مکان مطلوب زندگی است و در هر فرهنگی بسته به شرایط و مقطع تاریخی واقع در آن تفاوت دارد.

نیاز به عزت نفس درباره مکان زندگی را می‌توان با احساس شأن اجتماعی به خاطر اهل آن مکان بودن مترادف دانست. به طور مثال، زندگی در محله‌های قدیمی و باسابقه تهران، کلان‌شهری با تنوع فرهنگی زیاد، می‌تواند بیانگر هویت فرد به اصالت تهرانی بودن او باشد و در عین حال ممکن است زندگی در منطقه‌ای لوکس‌نشین با غلبه طبقه مرفه شهری برای فرد عزت نفس به همراه داشته باشد، حتی اگر واجد برخی از کیفیت‌های محیطی مطلوب نباشد.

بافتی فرسوده به خاطر وجهه‌ای که در میان دیگر مردم دارد، نه تنها تمایل به زندگی در این مکان‌ها را بر نمی‌انگیزد، بلکه برای ساکنانی که به ناچار یا متناسب با شرایط خود در آن ساکن شده‌اند نیز شأن اجتماعی به خاطر اهل آن مکان بودن را به همراه ندارد.

۴. حس خود - کارایی به واسطه مکان

نیاز به خود-کارایی به باور فرد درباره ظرفیت‌ها و توانایی‌های خودش برای رویارویی با وضعیت‌های مختلف مربوط می‌شود؛ یعنی باور فرد به این که می‌تواند کاری را انجام دهد یا به

63. Manageable Environment

64. Clare L. Twigger-Ross and David L. Uzzell, *ibid*, p. 208.

65. Place affordance

66. James J. Gibson

67. Availabilities

68. Lancelot Brown

69. Capabilities

۷۰. جان لنگ، آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط. ص ۹۱.

71. Flexibility

72. Accessibility



که اگر سه نیاز پایه‌ای تعلق داشتن، عزت نفس، و خودشکوفایی مبنای «شکل‌گیری خود» باشد، نیازهای فیزیولوژیک و نیاز به ایمنی و امنیت در «بقای خود» و نیازهای شناختی زیباشناختی در «بیان خود» مؤثر هستند.

هویت مکانی و حالت‌های ادراک فرد از محیط

اپلپارد واکنش‌های ادراکی انسان در برابر محیط را به سه حالت تفکیک می‌کند:^{۷۵}

۱. حالت عملیاتی:^{۷۶} حالتی است که اغلب به واسطه اهداف فرد در زندگی روزمره ایجاد می‌شود. در حالت عملیاتی، محیط همچون بستری برای فعالیت‌های شخصی و رفتار فرد در نظر گرفته می‌شود. بر این پایه ما بسیاری از بخش‌های شهر را تنها به دلیل آنچه که هنگام بودن در آن محیط انجام می‌دهیم (فعالیت رفتار) به‌خاطر می‌آوریم.^{۷۷}

برای نیازهای انسانی مقایسه کرد. و اما مدل جان لنگ برای نیازهای انسانی تدوین شده است، این مدل اقتباسی از نظریه سلسله‌مراتب نیازهای آبراهام مازلو^{۷۳} (۱۹۸۷) است و از نظر لنگ کامل‌ترین مدل از نیازهای انسان است، بر اساس این مدل طراح شهری مکلف است به شش دسته نیاز متفاوت انسانی را توجه کند: نیازهای فیزیولوژیک (مانند غذا، سرپناه، و بهداشت)، نیاز به ایمنی و امنیت، نیاز به وابستگی (یا نیاز به احساس تعلق به یک جمع و گروه خاص)، نیاز به عزت و اعتماد به نفس، نیاز به تحقق خویشستن (خودشکوفایی)، و نیازهای شناختی-زیباشناختی.^{۷۴}

در این مقایسه، ابعاد فرایند هویت بیشتر با سه نیاز پایه‌ای تعلق داشتن، عزت نفس و خودشکوفایی منطبق است. هر چند مرزهای قطعی میان نیازهای انسان نمی‌توان قائل شد و هر دسته‌بندی‌ای امری قراردادی و نسبی است، اما به طور مثال بر مبنای ایده هویت فرد و کانسپت خود، می‌توان چنین تعبیر کرد

مدل استیل (۱۹۷۳)	مدل گراس (۱۹۷۷)	مدل کنتریل (۱۹۶۵) الگوهای علائق انسانی	مدل لیتون (۱۹۵۹) احساس‌های ضروری حیات	مدل مازلو (۱۹۸۷) انگیزه‌های انسان
نیازهای پایه‌ای				
سرپناه و امنیت		بقا	امنیت فیزیکی رضایت جنسی	بقا
تماس اجتماعی		امنیت، نظم	جهت‌یابی در جامعه	ایمنی و امنیت
این‌همانی نمادین	تعلق داشتن مشارکت	هویت	عشق ورزیدن	تعلق داشتن
رشد خوشایندی	احساسات شان و منزلت احترام قدرت		بازشناسی	عزت نفس
	رضایت از خود	ظرفیت انتخاب و آزادی		خودشکوفایی
نیازهای شناختی				
رشد	خلاقیت		بیان عشق، دشمنی، هوشیاری	شناختی
خوشایندی	زیبایی			زیباشناختی

73. Abraham Maslow

۷۴. کوروش گلکار، «مؤلفه‌های سازنده کیفیت طراحی شهری»، ص ۵۳؛

Jon Lang, "Functionalism", p. 217.

۷۵. جهان‌شاه پاکزاد، همان، ص ۱۷۵؛ کوروش گلکار، همان، ص ۵۱؛

Donald Appleyard, *Planning A Pluralistic City*, p. 204- 207.

76. Operational mode

۷۷. جهان‌شاه پاکزاد، همان‌جا.

ت ۱. جدول مقایسه مدل‌های نیازهای انسانی، مأخذ: Jon Lang, Functionalism, p. 216.

۲. حالت واکنشی عاطفی^{۷۸}: که در برگیرنده واکنش‌های عاطفی^{۷۹} افراد نسبت به محیط است. در این حالت محیط به مانند محرکی برای برانگیختن احساسات و تداعی معانی تلقی می‌گردد. ویژگی‌های محیط بر ادراک عملیاتی فرد تأثیر می‌گذارند و او را به واکنش وامی‌دارند؛ چه هنگامی که فرد در حال استراحت در محیط است، و چه هنگامی که به گونه‌ای فعال، به عنوان یک گردشگر و تماشاگر در محیط حرکت می‌کند، همواره محیط را به گونه‌ای واکنشی ادراک می‌کند. درختان، آسمان، چراغ‌ها، تابلوها، نشانه‌های شاخص، چشم‌انداز طبیعی، و حتی کیفیت‌هایی چون رنگ، بافت، صدا، بو، و تجربه‌های لامسه‌ای بدین شیوه ادراک می‌شوند.^{۸۰}

۳. ادراک استنباطی^{۸۱}: در حالت استنباطی فرد برای حمایت از فعالیت‌های عملیاتی و واکنشی عاطفی خود در جستجوی کسب اطلاعات از محیط و نهایتاً فهم معنی آن است. ما همواره سامانه کدگذاری گسترش‌پذیری درباره مقوله‌ها، مفاهیم، و روابط موجود در محیط را در ذهن خود می‌سازیم. به گونه‌ای که هرگاه با محیطی جدید روبه‌رو می‌شویم، برای تجربه‌های خود در محیط تازه، بر پایه توقعات و انتظاراتمان، مابه‌ازایی در میان تجربه‌های گذشته می‌جوییم. در این حالت، ادراک بیشتر به مانند فرایندی از همخوان کردن مقوله‌ها، پیش‌بینی احتمالات و ساختن فرضیه‌ها تعبیر می‌شود.^{۸۲}

گلکار (۱۳۷۹)

مدل اپلیارد حالات ادراک انسان	مدل لنگ نیازهای انسان
ادراک عملیاتی	فیزیولوژیک (غذا، سرپناه، بهداشت)
	ایمنی و امنیت (مصون ماندن از خطر، آلودگی، محرمیت و اشراف)
ادراک استنباطی	وابستگی (حس تعلق به جمع و گروه)
	عزت و اعتماد به نفس (شناسایی شدن)
ادراک واکنشی	تحقق خویشتن (خلاقیت)
	شناختی زیباشناختی (تحریک عقلی و حسی)

78. Responsive mode

79. Emotional

۸۰. همان‌جا.

81. Inferential mode

۸۲. همان‌جا.

ت ۲. جایگاه ابعاد هویت مکانی در ارتباط با نیازهای انسان و حالت‌های ادراک او از محیط. مأخذ: نگارنده

ابعاد هویت مکانی
برکول (۱۹۸۳ و ۱۹۸۶)

تمایز Distinctiveness	حس قلمرو و برخورداری از موقعیتی جغرافیایی نسبت به دیگران
تداوم Continuity	حس تعلق به مکان به واسطه خاطرات و تجربه‌های فردی و جمعی خاص
عزت نفس Self-esteem	احساس شأن اجتماعی به واسطه اهل آن مکان بودن
خود کارایی Self-efficacy	احساس رضایت از مکان در ارتباط با نیازها و اهداف زندگی روزمره



باشد. در این باره می‌توان این‌گونه فرض کرد: بسته به مکان و فرد، حد مطلوبی از حس تمایز، تداوم، عزت نفس، و خودکارایی هست که، دربارهٔ بافت‌های فرسوده به سوی یکی از دو سر طیف تنزل یافته است و در نتیجه وضعیت رابطهٔ فرد-محیط در این بافت‌ها تنزل مکان را در ارزیابی ذهنی فرد به همراه دارد. تأثیری که مکان می‌تواند در وقوع چنین وضعیتی داشته باشد، بر اساس ابعاد هویت مکانی، در گروه زیر قابل تأمل و بررسی خواهد بود:

- حس تمایز به واسطهٔ مکان (حس قلمرو و برخورداری از موقعیتی جغرافیایی نسبت به دیگران): امکان تمایز قائل شدن میان خود و دیگران را می‌توان در طیفی میان «یکنواختی» و «جدایی انزوا» در نظر گرفت. فقدان حس تمایز نسبت به دیگران از یک سو، می‌تواند به دلیل نبود تفاوت‌های بارز ایجاد شود. از سوی دیگر، سنگینی وزنهٔ تفاوت‌ها گاه می‌تواند حس جداافتادگی و انزوا را در پی داشته باشد. سطح وسیعی از شهرهای ما را بافت‌هایی پوشانده است که از یک سو، یکنواختی (کالبدی، کارکردی، اجتماعی، و...) و شباهت وجه غالب ویژگی‌های آن‌ها است به گونه‌ای که تمایزی میان محله‌های مسکونی درون این پهنه‌ها نمی‌توان قائل شد. از سوی دیگر، گاه یک مکان در ارتباط با بافت‌های پیرامونش، چنان در تضاد قرار می‌گیرد که، قطع ارتباط (کالبدی، کارکردی، و معنایی) آن با مکان‌های هم‌جوار باعث حس انزوا و جدامانندگی فرد متعلق به آن مکان می‌شود.

- حس تداوم به واسطهٔ مکان (حس تعلق به مکان به واسطهٔ خاطرات و تجربه‌های فردی و جمعی خاص): تداوم گذشته در حال نیز می‌تواند در طیفی میان «بی‌تغییری» و «گسست زمانی» در نظر گرفته شود. به همان اندازه که گسست انسان از گذشته به خاطر از دست دادن یک‌بارۀ عناصر مکانی وابسته به گذشته، می‌تواند هویت فردی او را مختل کند، نبود تغییر و دائمی شدن محیط نیز رابطهٔ انسان مکان را تضعیف می‌کند.

بر اساس این مقایسه می‌توان گفت که هویت فرد، به معنای تصویری که از خود در ذهن می‌سازد و بر اساس آن رفتار می‌کند در نتیجه این تصویر را به دیگران نیز ارائه می‌دهد تا او را بر اساس آن بشناسند. با آن دسته از نیازهای انسان بیشتر در ارتباط قرار می‌گیرد که، رابطه و نسبت او را با محیط پیرامونش (محیط کالبدی و اجتماعی) شکل می‌دهد. این نیازها مرجع‌ها و معیارهایی ذهنی برای فرد می‌سازند که، از یک سو، فرد بر اساس آن‌ها دنیای پیرامونش را ارزیابی می‌کند و رمزها یا معناهایی بدان الصاق می‌کند، و از سوی دیگر، این معیارها خود در تعامل با محیط پیرامون و رمزگشایی معناها و فهم آن حاصل می‌شوند. این ارزیابی وابسته به استنباط و قضاوت فرد دربارهٔ مکان است. بدین صورت فرسودگی مکان، به خاطر تنزل مقام آن نزد شهروندان، ناشی از وضعیتی است که فرد ارزیابی‌ای منفی از نسبت میان خود و مکان دارد. در این وضعیت شهروند تمایلی به انتخاب این مکان‌ها برای زندگی ندارد، یا اگر ساکن آن است تمایلی به ماندن ندارد و نسبت به شرایط محیط زندگی خود منفعل و بی‌تفاوت می‌شود، یا به تعبیری دیگر تسلیم شرایط می‌شود.

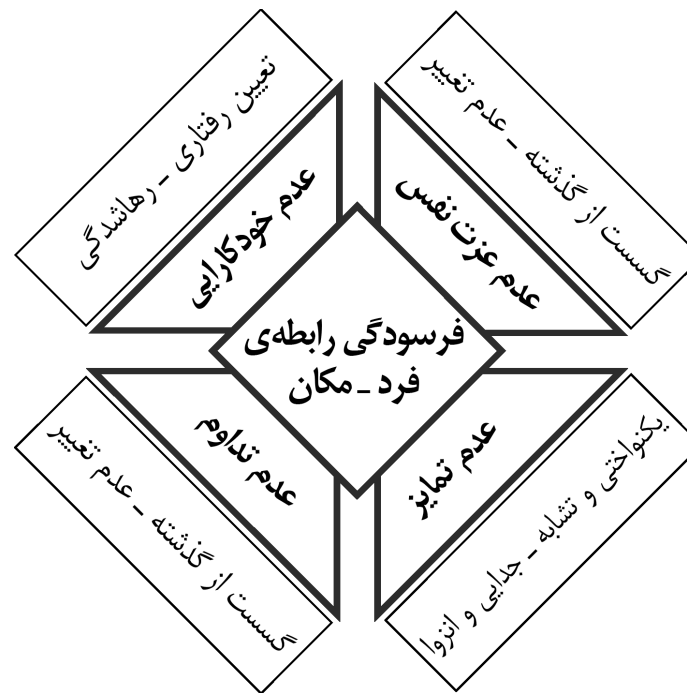
نتیجه‌گیری

فرسودگی مکان را می‌توان وضعیتی دانست که در آن، برای فرد به خاطر آن مکان، احساس تمایز، تداوم، عزت نفس، و خودکارایی حاصل نمی‌شود. اما مرز بود و نبود این احساس نیاز به تعریف دارد.

برای تعریف و عرضهٔ تعبیری از فرسودگی مکان بر مبنای نظریهٔ هویت مکانی، لازم است تا نسبت فرسودگی با ابعاد هویت مکانی فرد تعریف شود. برای این کار نیاز است که، در حیطهٔ مفاهیم شهری، بر محدوده‌های کیفی این ابعاد توجه شود، چراکه بی‌شک هر یک معرف طیفی است که، ارزش‌گذاری آن باید متناسب و وجوه تفاوت میان مکان‌ها و تفاوت میان افراد

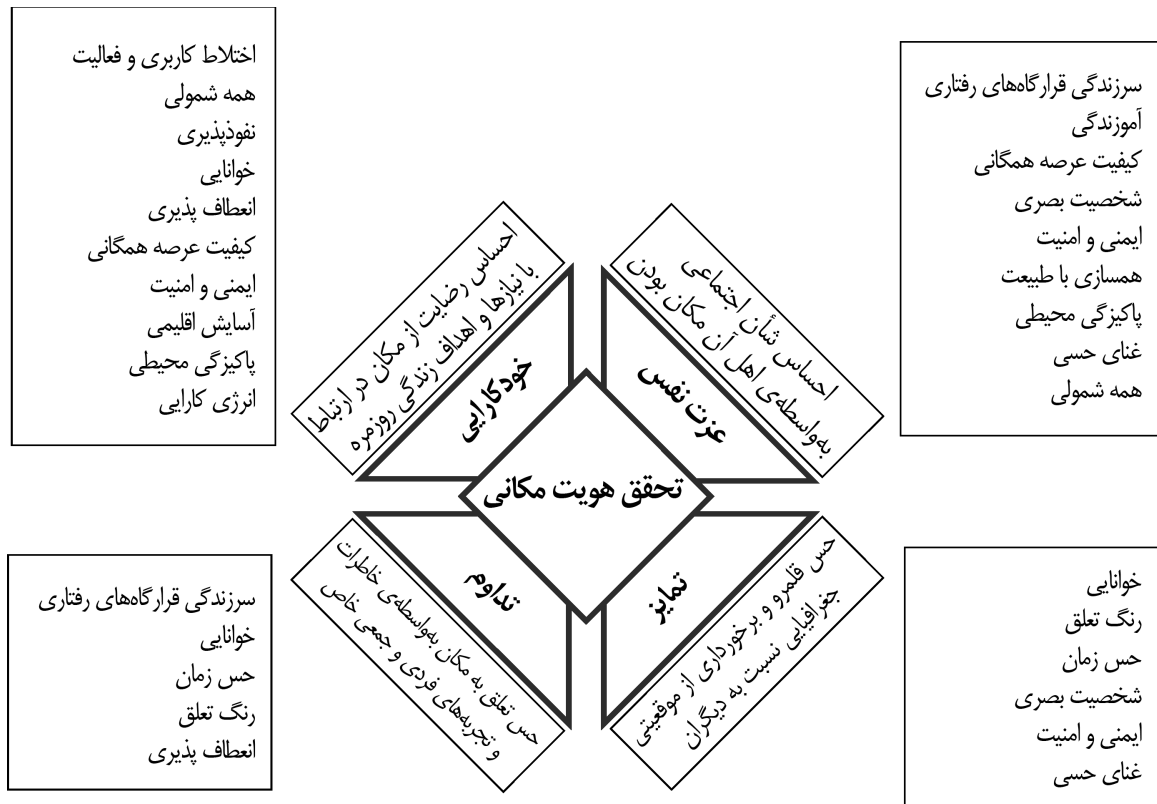
انسان به تغییر نیاز دارد چراکه ادراک او به صورت نسبی شکل می‌گیرد و حس رشد و پیشرفت نیز برای فرد در نسبت میان شرایط گذشته و حال و پیش‌بینی آینده حاصل می‌شود و فرد موقعیت خود را نسبت به محیطش می‌سنجد و دست به انتخاب می‌زند. به گفته لینچ (۱۹۷۲) تداوم گذشته در حال زمانی مفید است که به فرد «تغییر» را بیاموزد، نه ثابت بودن را، اینکه بتواند تغییرات را ارزیابی کند. فرد باید در ارتباط با مکان، توانایی و فرصت ارزیابی تغییرات و انتخاب و تأثیر بر آن را داشته باشد و بتواند درباره آینده آن را هدایت و پیش‌بینی کند. فرسودگی مکان از یک سو، می‌تواند به خاطر قطع وابستگی‌های فرد با گذشته‌اش ایجاد شود (چنان که در تخریب و بازسازی‌ها شاهد آن هستیم) و از سوی دیگر، در پی رکود و فقدان تغییر محیط زندگی‌اش که در نتیجه احساسی از سکون و بهینه نشدن شرایط را ایجاد می‌کند.

ت ۳. فرسودگی رابطه فرد - مکان، بر اساس ابعاد هویت مکانی، مأخذ: نگارنده.



حس عزت نفس حاصل از مکان (احساس شأن اجتماعی به دلیل اهل آن مکان بودن): احساس عزت نفس یا حرمت (بر اساس معیارهای فردی یا اجتماعی) را نیز می‌توان در طیفی میان «بی‌حرمت» و «تحمیل اجتماعی» در نظر گرفت. فرسودگی رابطه فرد - مکان می‌تواند زمانی پدید آید که فرد به مکانی تعلق داشته باشد، که به لحاظ وجهه‌ای که در میان دیگران دارد، نه تنها برای او احساس شأن اجتماعی به همراه نداشته باشد، بلکه زندگی در آن مکان را از ویژگی‌های منفی زندگی خود بداند. از سوی دیگر، گاهی مکان به دلیل تحمیل ارزش‌هایی اجتماعی آن، قیدوبندهایی را - هرچند مورد پذیرش عموم، اما خارج از اختیار و کنترل فرد - به فرد تحمیل می‌کند. به طور مثال زندگی در محله‌ای لوکس نشین به منزله یک ارزش می‌تواند، با تحمیل فقدان روابط اجتماعی، غلبه زندگی سواره و الگوی زندگی برج‌نشینی و... را همراه باشد که گاه مستلزم آن است تا فرد دیگر ابعاد مؤثر بر کیفیت زندگی خود را نادیده بگیرد و انعطاف‌پذیری لازم را برای ارزیابی مکان و اقدام آگاهانه برای بهبود آن نداشته باشد.

حس خودکارایی به واسطه مکان (احساس رضایت از مکان در ارتباط با نیازها و اهداف زندگی روزمره): این بعد از هویت مکانی نیز در طیفی میان «تعیین رفتاری» و «رهاشدگی» قابل تصور است. از یک سو، محدودیت‌های فرد در انجام تنوعی مطلوب (متناسب با مکان و فرد) از اعمال زندگی روزمره‌اش، به دلیل کمبودها و نقص‌های کمی و کیفی و پاسخ‌گو نبودن محیط، حس خودکارایی را مختل می‌کند. و از سوی دیگر، محیط‌های رهاشده، با جذب انواع فعالیت‌های ناسازگار با هم و ناسازگار با نقش و کارکرد اصلی مکان، نه تنها امنیت فرد را مختل می‌کند، بلکه مانع تحقق اهداف زندگی روزمره‌اش می‌شود و بی‌تفاوتی فرد نسبت به محیط را در پی دارد.



منابع و مأخذ

- آلتمن، ایروین. محیط و رفتار اجتماعی، ترجمه علی نمازیان، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲.
- پاکزاد، جهانشاه. مبانی نظری و فرایند طراحی شهری، تهران: انتشارات شهیدی، ۱۳۸۵.
- _____. سیراندیشه‌ها در شهرسازی (۲): از کمیت تا کیفیت، تهران: شرکت عمران شهرهای جدید، ۱۳۸۶.
- _____. سیراندیشه‌ها در شهرسازی (۳): از فضا تا مکان. تهران: انتشارات آرمانشهر، ۱۳۸۷.
- جیکوبز، جین. مرگ و زندگی شهرهای بزرگ امریکایی، ترجمه حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.

- حیبی، محسن و ملیحه مقصودی. مرمت شهری، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- دبیرخانه شورای عالی معماری و شهرسازی ایران. راهنمای شناسایی و مداخله در بافت‌های فرسوده (مصوب خرداد ۱۳۸۴)، تهران: انتشارات دبیرخانه شورای عالی معماری و شهرسازی ایران، ۱۳۸۵.
- لنگ، جان. آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط. ترجمه علیرضا عینی‌فر، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- عدلیب، علیرضا. دفترهای نوسازی بافت‌های فرسوده. ج ۱ و ۲، تهران: سازمان نوسازی شهرداری تهران، نشر نی‌پور، ۱۳۸۵.
- _____. دفترهای نوسازی بافت‌های فرسوده. ج ۳ و ۴، تهران: سازمان نوسازی شهرداری تهران، نشر نی‌پور، ۱۳۸۶.

ت ۴. ارتباط کیفیت‌های مکان در طراحی شهری با ابعاد هویت مکانی، مأخذ: نگارنده.

- Lynch, Kevin. "The Presence of the Past", 1972, in Carmona, Matthew and Tiesdell, Steve (eds.). *Urban Design Reader: Architecture Press*, 2007.
- Lynch, K. *What Time Is this Place?*: MIT Press, 1972.
- Manzo, Lynne C. "Beyond House and Haven: Toward a Revisioning of Emotional Relationships with Places", in *Journal of Environmental Psychology*, No. 23 (2003), pp. 47-61.
- _____. "For better or worse: Exploring Multiple Dimensions of Place Meaning", in *Journal of Environmental Psychology*, No. 25 (2005), pp. 67-86.
- Rapoport, Amos. *The Meaning of the Built Environment, A Nonverbar Communication Approach*, in SAGE, 1982.
- Relph, Edward. *Place and Placelessness*, London: Pion Limited, 1976.
- Stedman, Richard. "Toward a Social Psychology of Place: Predicting Behavior from Place-based Cognitions, Attitude and Identity". in *Environment and Behavior*, Vol. 34, Nom. 5 (2002), pp. 561-581.
- Twigger_ Ross, Clare L. and David L. Uzzell. "Place and Identity Process". in *Journal of Environmental Psychology*, No. 16 (1996), pp. 205-220.
- Uzzell, David, Pol, Enric & Badenas, David. "Place Identification, Social Cohesion and Environmental Sustainability". in *Environment and Behavior*, Vol. 34, No. 1 (2002), pp. 26-53.
- _____. *دفترهای نوسازی بافت‌های فرسوده*. ج ۵، تهران: سازمان نوسازی شهرداری تهران، نشر نی‌پور، ۱۳۸۷.
- گلرخ، شمین. بررسی سازوکار تجمیع قطعات در فرایند نوسازی بافت‌های شهری فرسوده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد طراحی شهری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده معماری و شهرسازی، گروه طراحی شهری، شهر یور. ۱۳۸۷.
- گلکار، کورش. «مؤلفه‌های سازنده کیفیت طراحی شهری». در صفحه، ش ۳۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۰)، ص ۳۸-۶۵.
- ماسن، پاول هنری و دیگران. رشد شخصیت کودک. ترجمه مهشید یاسایی، چ ۱۷، ویرایش ۶، تهران: کتاب ماد وابسته به نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- Appleyard, Donald. *Planning A Pluralistic City*, the MIT Press, 1976.
- Burke, P.J. "The Self: Measurement Requirements from an Interactionist Perspective", in *Social Psychology Quarterly*, Vol. 43, No.1 (1980), pp. 18-29.
- Canter, David. *The Psychology of Place*, London: the architectural press, 1977.
- Carmona, Matthew et al. *Public Place_ Urban Space, The Dimension of Urban Design*, Oxford: Architectural Press, 2003.
- Gustafson, Per. "Meaning of Place: Everyday Experience and Theoretical Conceptualizations", in *Journal of Environmental Psychology*, No. 21 (2001), pp. 5-16.
- Haugh, Ashild Lappegard. "Identity and Place: A Critical Comparison of three Identity Theories", in *Architectural Science Review*, Vol.50, No.1 (2007), pp. 44- 51.
- Jorgensen, Bradley & Richard Stedman. "Sense of Place as an Attitude: Lakeshore owners Attitudes toward their Properties", in *Journal of Environmental Psychology*, No. 21 (2001), pp. 233-248.
- Korpela, K.M. "Place-identity as a Product of Environmental Self Regulation", in *Journal of Environmental Psychology*, No.9 (1989), pp.241-256.
- Lang, Jon. *Creating Architectural Theory: the Role of the Behavior Sciences in Environment: VNB*, 1987.
- _____. "Functionalism", 1994, in Carmona, Matthew and Tiesdell, Steve (eds), *Urban Design Reader: Architecture Press*, 2007.